

نقد دیدگاه‌های فقهی ناظر بر طلاق بر اساس آیات قرآن

محمد جمالی^۱، لیلا امینی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱/۳۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۶/۴)

چکیده

طلاق یکی از راه‌های پایان دادن به زندگی زناشویی و آخرین راه‌کار برای حل اختلاف زندگی مشترک است. در نصوص روایی، از طلاق به عنوان مبعوض‌ترین حلال یاد شده است. با توجه به نصوص و از دیدگاه جمهور فقها، اصل در طلاق بر منع و عدم ایقاع آن و تشویق بر ادامه حیات زوجیت است؛ ولی حکم به وقوع برخی از طلاق‌ها مانند طلاق سکران، طلاق‌های سه‌گانه با یک لفظ و طلاق در زمان عادت ماهیانه از منظر برخی از فقها، بر خلاف این اصل کلی است. با بررسی آیات قرآن در مورد طلاق، چنین به نظر می‌رسد که با توجه به سیاق آیات قرآن، طلاق که در شرع مباح و مورد نظر شارع می‌باشد، نیازمند آن است که پس از طی مراحل و تحت شرایط خاصی واقع شود. دلالت لفظ "مره" در آیه "الطلاق مرتان"، و برخی از روایات، بیانگر این امر است. نتیجه این رویکرد آن است که بر خلاف دیدگاه جمهور فقها، بسیاری از طلاق‌هایی که مبتنی بر طی مراحل و رعایت شروط آن نباشد واقع نمی‌شود.

واژگان کلیدی: آیات قرآن، طلاق، فقها، نشوز، مراحل، مره.

۱. استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛

Email: dm_jamali50@ut.ac.ir

Email: Lamini555@gmail.com

۲. استادیار گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس؛

مقدمه

نهاد خانواده یکی از مهمترین و قدیمی‌ترین نهادهایی است که شروع و پایان آن دارای احکامی خاص و شروطی ویژه است. مسیحیت، ازدواج را عقدی لازم و پایان آن را مبتنی بر وفات یکی از زوجین می‌داند. در این آئین، طلاق و جدایی بین زوجین وجود ندارد، هرچند زندگی زناشویی همراه با نفرت و ناراحتی باشد. برعکس در نزد یهود، آنقدر نظام خانواده سست است که بر هم زدن این عقد به راحتی اتفاق می‌افتد و طلاق و جدایی زوجین بدون هیچ حد و مرزی رخ خواهد داد (صابونی، عبدالرحمن، ۳۱/۱-سباعی، ۲/۱۹۲). دین اسلام، هرچند بر بقای زندگی مشترک اصرار دارد و خواهان فروپاشی نظام خانواده نبوده، ولی هرگز به دنبال حفظ خانواده به هر قیمتی و لو تضییع حقوق یکی از آنان نیست؛ بلکه طلاق را تحت شرایطی خاص، به عنوان راه‌حلی برای پایان دادن به عقد ازدواجی قرار داده است که ادامه زندگی مشترک توأم با مودت و رحمت نبوده و موجب ضرر به یکی از زوجین باشد؛ بنابراین راهکار اسلام، راه حل وسطی است که از سویی به اراده و آزادی زوجین احترام گذاشته و آنان را مجبور به ادامه زندگی زناشویی بدون عشق و علاقه نمی‌کند؛ و از سویی دیگر برای پایان دادن به این رابطه، شروط و ضوابطی قرار داده است؛ به طوری که استفاده از فرصت طلاق و جدایی را منوط به شرایطی خاص دانسته است.

با مراجعه به متون فقهی قدیم، با برخی از صورت‌های طلاق مواجه می‌شویم که نه تنها بر اساس یک مطالعه و تصمیم درست و کارشناسی صورت نگرفته است؛ بلکه پس از حکم به وقوع طلاق مشاهده می‌شود که زوجین از چنین کاری نادم و پشیمان هستند. چنین طلاق‌هایی علاوه بر فروپاشی نظام خانواده و آوارگی زن و فرزندان، آسیب‌های اجتماعی فراوانی دنبال دارد؛ به طوری که در مواردی مرد برای جبران این وضعیت به دنبال راهکار و حيله‌ای - از قبیل نکاح محلل - برای بازگرداندن زن به خانه و سر و سامان دادن به زندگی زناشویی در فضایی سنگین و ملتهب است.

با توجه به طلاق به عنوان راهی برای پایان دادن به زندگی زناشویی و همچنین نتایج شوم برخی از انواع طلاق‌ها، سؤالاتی که در این زمینه مطرح می‌شود آن است که با توجه به نصوص قرآن و سنت، اصل در طلاق بر منع است یا اباحه؟ طلاق مدنظر شرع چیست؟ آیا طلاق ابزاری در دست مرد است تا هرگونه که بخواهد از آن استفاده کند یا اینکه برای بکارگیری این حق نیاز به فراهم کردن زمینه و مقدماتی است که شارع خواهان آن است؟ طلاق و اجرای آن در دیدگاه فقها - که چه بسا تحت تأثیر شرایط

زمانی و مکانی خاص بوده باشد - ، با طلاقی که از سیاق آیات قرآنی برداشت می‌شود چه تفاوت‌هایی دارد؟

با مراجعه به آیات، چنین به نظر می‌رسد که قرآن، نگرش و رویکردی خاص به طلاق دارد که برخی از طلاق‌های فقهی، همسو با این نگرش نیست. این پژوهش بر آن است تا به روش توصیفی - تحلیلی ضمن بررسی رویکرد طلاق در قرآن و تطبیق آن با آراء مذاهب خمس، دیدگاه‌های فقهی در مورد برخی از طلاق‌ها را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

۱- مفهوم‌شناسی طلاق

طلاق در لغت به معنای رهاکردن و گسستن گره است (ابن فارس، ۲۴۱/۳- راجب اصفهانی، ۵۲۳/۱) و در اصطلاح فقهی، هر چند فقهای مذاهب با عبارات مختلفی به تعریف آن پرداخته‌اند، ولی مفهوم آن واحد و عبارت از "گشودن پیوند زناشویی و پایان دادن به این رابطه با الفاظ طلاق و همانند آن" است (سرخسی، المبسوط، ۲/۶- شربینی، ۴۵۵/۴- عاملی، ۱۱/۶). برخی از فقها برای ایجاد فرق بین خلع و طلاق و اینکه آیا خلع طلاق است یا فسخ، در تعریف طلاق "قید بدون عوض" نیز اضافه کرده‌اند. (ابن نجیم، ۷۷/۴- خطاب، ۱۸/۴- نووی، ۳۷۵/۷- مرداوی، ۳۹۲/۸- نجفی، ۶/۳۳).

۲- حکم اصلی طلاق

فقها در مورد مشروعیت و جواز طلاق متفق القول هستند؛ ولی در مورد اینکه حکم اصلی طلاق اباحه یا منع است، اختلاف نظر دارند. سبب این اختلاف، برداشت‌های متفاوت از نصوص است که در ادامه، این مطلب از منظر نصوص و اقوال فقها بررسی می‌شود.

۱-۲- حکم طلاق از منظر نصوص

آنچه از بررسی آیات و روایات وارده در مورد طلاق بدست می‌آید آن است که نه تنها طلاق مورد تشویق شرع نیست؛ بلکه شارع با تعیین شرایط و ضوابطی خاص به گونه‌ای سعی بر آن داشته است تا زندگی زناشویی را حفظ نماید و در صورت امکان این امر صورت نگیرد؛ ولی با این وجود هرگاه بقا زندگی به قیمت تضییع حقوق خدا و زوجین و ایجاد نفرت در بین آنان تمام شود، طی مقدمات و شرایط خاصی ایقاع آن را جایز می‌داند. برخی از ادله ناظر بر این مسأله عبارت است از:

الف) خداوند متعال در قرآن از عقد ازدواج به عنوان پیوندی محکم و استوار یاد

می‌کند و می‌فرماید: (وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) (نسا/۲۱). وجه استدلال به این آیه آن است که خداوند عقد ازدواج را میثاق غلیظ معرفی می‌کند در حالی که در مورد سایر عقود معاوضی و غیرمعاوضی، چنین تعبیری بکار نمی‌برد و این خود گویای اهمیت و جایگاه این پیوند میمون و تفاوتش با سایر عقود است؛ بنابراین اگر در سایر عقود می‌توان به راحتی از حق خیار یا فسخ استفاده کرد و بدان پایان داد؛ در عقد ازدواج چنین نیست؛ بلکه از جمله شروط صحت آن نزد جمهور فقها، تأیید و عدم تعلیق و شرط خیار در آن است. (کاسانی، ۲۷۲/۲ - سرخسی، ۹۴/۵ - نووی، ۴۰/۷).

ب) خداوند در قرآن می‌فرماید: (فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا) (نسا/۳۴) مفهوم آیه، نفی ایذا و اضرار به زن در صورت اطاعت و رعایت حقوق فیما بین است (زمخشری، ۵۰۵/۱ - ابن عاشور، ۴۲/۵) و طلاق دادن زن در صورت عدم نشوز و اطاعتش از شوهر، نه تنها ظلم و ستم و آوارگی برای زن و فرزندان بدنبال دارد؛ بلکه آسیب‌های آن به مرد و کل جامعه خواهد رسید؛ بنابراین از سیاق آیه که به آیه نشوز معروف است چنین برداشت می‌شود که طلاق، خواسته شرع نیست. در حالت نشوز و اختلاف زوجین نیز راهکار شرع، علاج قضیه به طرق دیگر است و طلاق را به عنوان آخرین راه حل معرفی می‌کند. (شعراوی، ۹۹۷/۲).

ج) خداوند در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره نسا، راه‌های علاج نشوز زن را تشریح کرده است و مراحل آن را به ترتیب: وعظ (نصیحت)، هجر (ترک معاشرت) و ضرب قرار داده است؛ چنانکه این مراحل کارساز نباشد دستور به ارسال حکمین برای بررسی و کارشناسی و درمان قضیه می‌دهد. سپس در آیه ۲۲۹ سوره بقره اشاره به طلاق دارد؛ با این وصف چنانچه طلاق مورد تشویق شرع بود، آن را اولین راهکار معرفی می‌کرد و نیاز به طی مراحل پیشین نبود؛ بر همین مبنا است که جمهور مفسرین و فقها رعایت ترتیب این مراحل را واجب می‌دانند. (رازی، ۷۲/۱۰ - بیضاوی، ۷۳/۲ - آلوسی، ۲۷/۳ - طباطبائی، ۵/۳۴۵ - کاسانی، ۲۳۴/۲ - کشناوی، ۱۳۱/۲ - مرداوی، ۳۷۷/۸ - نجفی، ۲۰۲/۳۱).

د) روایت "أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقِ": این روایت با عبارات و الفاظ مختلف، در منابع روائی مذاهب مختلف وارده شده است، متن فوق الذکر در بیشتر منابع حدیثی اهل سنت (ابوداود، ۲۵۵/۲، شماره ۲۱۷۸ - ابن ماجه، ۶۵۰/۱، شماره ۲۰۱۸) و متن "إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ فِيهِ الْقَوْلَ مِنْ بَعْضِهِ الْفُرْقَةَ" در روایات اهل بیت (ع) وجود دارد. (کلینی، ۳۲۸/۵ - عاملی، محمد، ۷/۲۲). علما و محدثین در مورد

صحت سند طرق این روایت اختلاف نظر دارند؛ به طوری که برخی از محدثین اهل سنت آن را ضعیف یا مرسل دانسته‌اند و برخی دیگر از جمله حاکم نیشابوری و برخی از محدثین شیعه آن را صحیح می‌دانند. (حاکم، ۲۱۴/۲- آلبانی، ارواء الغلیل، ۱۰۶/۷- جلالی، ص ۷۸).

به نظر می‌رسد در مورد صحت معنا و مفهوم این روایت و معمول به بودن آن در بین اهل علم اختلافی وجود نداشته باشد؛ بلکه مفهوم این روایت محل پذیرش علما قرار گرفته است و آن را همسو با تشویق شرع مبنی بر استفاده از طلاق به عنوان راه حل نهایی می‌دانند؛ خاصه آنکه روایت "أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ مِنْ غَيْرِ بَأْسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَأْحَةُ الْجَنَّةِ" که بگونه‌ای در معنا و مفهوم روایت مورد بحث است صحیح و مورد پذیرش همه محدثین قرار گرفته است. (احمد، ۵۵/۵، شماره ۲۰۵۵- آلبانی، ارواء الغلیل، ۱۰۰/۷).

آنچه از حدیث برداشت می‌شود آن است که طلاق نزد خداوند مبعوض و منفور بوده و مورد تشویق نیست؛ بنابراین بهتر است از اقدام بر چنین امری پرهیز کرده یا از آن به عنوان راه حل نهایی برای پایان دادن به زندگی زناشویی استفاده شود.

بنابر آنچه از نصوص قرآن و سنت گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که طلاق خواسته و مطلوب شرع نیست؛ بلکه وسیله‌ای به عنوان آخرین راه حل برای پایان دادن به زندگی زناشویی قرار داده شده است.

۲-۲- حکم طلاق از منظر فقها

فقها در مورد اینکه حکم اصلی طلاق اباحه یا منع است، با هم اختلاف نظر داشته و دارای دو دیدگاه متفاوت می‌باشند: *مطالعات فقهی*
حنیفه در قول مفتی به در مذهب و همچنین امامیه قائل به اباحه طلاق هستند (سرخسی، ۳/۶- جزیری، ۳۹۲/۴- حلی، ۷۱/۱۳). این گروه برای دیدگاه خود به آیاتی از قرآن استناد کرده‌اند که از مهمترین آن، آیات ۲۳۶ و ۲۲۹ سوره بقره می‌باشد. خداوند در آیه ۲۳۶ می‌فرماید: "لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً" (گناهی بر شما نیست که زنان را پیش از آمیزش یا تعیین مهریه طلاق دهید) و در آیه ۲۲۹ نیز می‌فرماید: "الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ" وجه استدلال به آیه اول چنین است که نفی تعلق گناه در طلاق، دال بر مباح بودن آن است. در مورد آیه دوم نیز چنین استدلال شده است که این آیه و امثال آن، به طور مطلق به طلاق پرداخته و منعی در

آن وجود ندارد؛ بنا براین اصل بر اباحه آن است. (سرخسی، ۳/۶). علاوه بر این، قائلین به این دیدگاه به طلاق حفصه - رضی الله عنها - توسط پیامبر (ص) (احمد، ۲۷۱/۲۵ شماره ۱۵۹۲۴- اوداود، ۲۸۵/۲ شماره ۲۲۸۳- احسابی، ۳۷۱/۳- طوسی، المبسوط فی الفقه الامامیه، ۲/۵) و عمل برخی از صحابه از جمله حسن بن علی، عمر بن خطاب و عبدالله بن عمر در طلاق دادن همسرانشان استناد کرده‌اند (ابن ابی شیبیه، ۱۵۴/۷- کلینی، ۵۹/۶ و ۵۵- بخاری، ۵۹/۷ شماره ۵۳۳۳) و می‌گویند اگر طلاق مکروه بود، پیامبر(ص) و صحابه چنین کاری را انجام نمی‌دانند.

از جمله ادله عقلی این گروه نیز آن است که نکاح مالکیت و حقی است که مرد از آن برخوردار است. اسقاط و ازاله این حق با استفاده از حق طلاق - همچون اعتاق - امری جایز و مباح است. (۴۴، ج ۶، ص ۳).

نقد و بررسی ادله

با دقت نظر به ادله فوق الذکر، به نظر می‌رسد استدلال به این ادله و نوع استدلال به آنها، خالی از ایراد نیست؛ به طوری که می‌توان هر یک از ادله را به شرح ذیل پاسخ داد:

- در مورد استدلال به آیه اول، علاوه بر دلالت آیه بر طلاق پیش از دخول و تعیین مهر نه مطلق آن، و همچنین حمل طلاق بر راه حل نهایی برای جدایی، باید گفت رفع جناح به معنای عدم تعلق گناه در انجام فعل و جواز انجام آن است، (بیضاوی، ۱۱۵/۱- شاطبی، ۴۷۵/۱) و این جواز، اباحه و کراهت هر دو را در بر می‌گیرد (حفاوی، ۳۲۶/۱- جعیم، ۱۰۹/۱)؛ بنابراین نمی‌توان رفع جناح در آیه را حمل بر اباحه کرد؛ بلکه با توجه به مبعوض بودن طلاق در روایات و با توجه به تبعات سوئی که برای افراد و جامعه بدنبال دارد باید رفع جناح را بر کراهت حمل کرد. (ذوالفقار طلب، ص ۴۴۸) در مورد آیه دوم نیز باید گفت این آیه در صدد بیان تعداد فرصت‌های طلاق است و در پی بیان حکم آن نیست؛ بنابراین استدلال به اطلاق "الطلاق مرتان"، نمی‌تواند توجیه صحیحی بر جواز و مباح بودن طلاق باشد (ابوحیان، ۴۶۳/۲- مراغی، ۱۷۰/۲- طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۲/۵)؛ بنابراین هیچ یک از آیات محل استناد، نمی‌تواند دلیل موجهی بر اباحه طلاق باشد؛ بلکه ورود نصوص دیگر، توجه به مقاصد شرع در نکاح و طلاق و آثار سوء آن گواهی بر کراهت آن است.

- در مورد احادیث و روایات باید گفت، چنانکه از خود روایت پیداست؛ هر چند

پیامبر(ص) همسرش را طلاق داد؛ ولی دوباره رجوع کرد؛ چه بسا آن حضرت پس از طلاق، آن را بد دانسته که مراجعه نمودند. ادامه برخی از طرق این روایت مبنی بر نزول وحی و امر به مراجعه قرینه‌ای دال بر ترجیح ترک آن عمل - هر چند بنا بر مصلحتی باشد - است که این خود از معانی مکروه می‌باشد. (بیهقی، ۶۰۲/۷ - سهارنفوری ۳۵۴/۸ - عظیم آبادی، ۲۷۰/۶).

- در مورد فعل صحابه مبنی بر طلاق همسران و اینکه این خود دلیلی بر اباحه طلاق است، می‌توان چنین پاسخ داد که اولاً: در مورد حجیت فعل صحابه در بین اصولیین اختلاف نظر است؛ برخی از اصولیین آن را حجت نمی‌دانند؛ بنا براین دلیل هرگاه محتمل باشد، نمی‌توان به عنوان دلیلی ثابت و قطعی به حساب آورد. (غزالی، ۴۰۰/۱ - نمله، ۹۸۲/۳)، ثانیاً: چه بسا طلاق آنان به عنوان آخرین راهکار و براساس "آخر الدواء الکی" صورت گرفته باشد. ثالثاً: حضرت علی(ع) بر روی منبر، عمل چنین افرادی را به گونه‌ای نکوهش کرد(کلینی، ۵۵/۶)؛ بنابراین اگر چنین کاری جایز و محل تشویق شرع بود؛ حضرت امیر آن را نهی نمی‌کرد.

- در پاسخ به دلیل عقلی نیز باید گفت؛ بر کسی پوشیده نیست که طلاق از حقوق زوج است؛ ولی قاعده کلی آن است که تعسف در استعمال حق جایز نیست؛ بدین معنی که استفاده از حق، باید در چهارچوب اجازه شرع باشد؛ به طوری که سبب اضرار به دیگری و پیامدهای سوء و از دست دادن مصالح بزرگتر نباشد (زحیلی، وهبه، ۴/۴۰ ص ۲۸۶۴ - ریسونی، ۳۴۵/۱)؛ بنابراین حفظ کانون خانواده مصلحتی بزرگتر و طلاق و جدایی، پیامدهای فردی و اجتماعی زیاد بدنبال خواهد داشت؛ بنابراین تا جایی که ممکن باشد باید در حفظ آن کوشید.

در مقابل دیدگاه فوق‌الذکر، مالکیه، شافعیه، حنابله، برخی از فقهای حنفیه و بسیاری از فقهای معاصر از جمله عبدالرحمن صابونی و عبدالکریم زیدان قائل به کراهت طلاق هستند و در صورت امکان حیات زوجیت، اصل در طلاق را بر حظر و منع حمل می‌دانند. (جوینی، ۱۱/۱۴ - صاوی، ۵۳۵/۲ - مرداوی، ۱۷۵/۲۲ - صابونی، عبدالرحمن، ۹۳/۱ - زیدان، ۳۵۵/۷) این گروه برای قول خود علاوه بر رد استدلال دیدگاه پیشین، چنین استدلال کرده‌اند که خداوند می‌فرماید: "فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً" (النساء: ۳۴). وجه استدلال به آیه آنکه، خداوند در صورت اطاعت زن از شوهرش، اجحاف به او را منع کرده است؛ حال آنکه طلاق بدون دلیل، خود مصداقی از ظلم و

ستم بر زن و جامعه می‌باشد. (مرداوی، ۱۷۵/۲۲). این گروه به حدیث "أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ" و همچنین روایت "أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلْتُ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ" (که از پیش گذشت) استناد کرده‌اند و چنین استدلال نموده‌اند که مفهوم این روایات، عدم تشویق به طلاق و کراهت آن است. (دمیاطی، ۷/۴- زحیلی، وهبه، ۶۸۷۵/۹). علاوه بر این نصوص، از لحاظ عقلی چنین استدلال کرده‌اند که اصل در حکم ازدواج، سنت یا واجب بودن آن است و نکاح مصالح دینی و دنیوی در پی دارد و با آن حفظ نسل که یکی از مقاصد شرع است محقق می‌شود؛ حال آنکه طلاق به نوعی پایان دادن به این مصالح و ترک عمل مستحب یا واجب می‌باشد. (کاسانی، ۹۵/۳- ذوالفقارطلب، ص ۴۴۷).

نقد و بررسی ادله:

به برخی از ادله فوق الذکر، ایراداتی به شرح ذیل وارد است:

- در مورد استدلال به آیه باید گفت که بیشتر مفسرین، عبارت "فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا" را بر عدم ضرب و هجر حمل کرده‌اند و بر آنند که آیه در کراهت طلاق صراحت ندارد؛ چه آنکه سیاق آیات و عبارات پیش از این جمله، در صدد بیان علاج نشوز است و بحثی از طلاق در میان نیست که بتوان حکم طلاق را از آن برداشت کرد. (رازی، ۷۰/۱۰).

در پاسخ به این ایراد باید گفت هر چند از دیدگاه برخی از مفسرین، عبارت "فلا تبغوا علیهن سبیلاً" به نشوز علاج نشوز برمی‌گردد؛ ولی یکی از مصادیق مهم این عبارت، طلاق دادن زوج بدون نیاز است که به مراتب شدیدتر از ضرب و هجر وارده در صدر آیه است.

- در مورد روایات محل استناد نیز چنین پاسخ داده‌اند که، اصل صحت این روایات نزد علما محل اختلاف است و بی شک هرگاه روایتی صحت آن محل اختلاف واقع شود دلیلی قطعی بر قضیه نمی‌تواند واقع شود؛ بلکه حجیت آن محل تردد قرار می‌گیرد.

در پاسخ به این ایراد باید گفت، هر چند برخی از علما، ورودی بر این نصوص داشته‌اند ولی به طور کلی کسی آنها را مردود و غیرقابل استناد ندانسته است؛ بلکه در بیشتر منابع بدان استدلال کرده‌اند. از سویی دیگر مضمون این نصوص، به هدف شرع از نکاح، نزدیک و در راستای مقاصد شریعت من جمله حفظ دین و نسل است؛ بنابراین اگر این نصوص نیز وجود نداشته باشد، با توجه به کلیت شرع، در صورت عدم بروز مشکلی بین زوجین، طلاق دادن زن مکروه است.

با توجه به ادله دو گروه و نقد و بررسی آن، به نظر می‌رسد دیدگاه دوم به صواب نزدیکتر باشد؛ چه آنکه اصل در نکاح دوام است و طلاق راه‌کاری برای خروج از یک بحران و ناراحتی بین زوجین است که در مواقع خاص خود مورد استفاده قرار می‌گیرد. از سویی دیگر طلاق تبعات سوئی برای زوجین، فرزندان و جامعه در پی خواهد داشت؛ بر همین مبناست که در نصوص قرآن آن را منوط به طی مراحل کرده است که در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

۳- کیفیت ایقاع طلاق در قرآن و دیدگاه فقها

از دیدگاه فقها، طلاق انواع مختلفی دارد؛ مذاهب چهارگانه اهل سنت با وجود تقسیم طلاق به بدعی، سنی و طلاق نه بدعی و سنی، معتقدند که طلاق بدعی نیز با وجود حرمت، واقع می‌شود؛ ولی فقهای امامیه علاوه بر اینکه قائل به حرمت طلاق‌های بدعی هستند، بسیاری از این طلاق‌ها را باطل می‌دانند. در این بخش ابتدا به کیفیت ایقاع طلاق در قرآن اشاره می‌شود و در ادامه برخی از انواع طلاق نزد فقها بر آن تطبیق داده می‌شود:

۳-۱- طلاق در قرآن

یکی از مهمترین اسباب طلاق، اختلافات زوجین و نشوز زوجه است؛ به طوری که ادامه زندگی زناشویی را تحت تأثیر قرار داده و در نهایت منجر به طلاق می‌شود. خداوند متعال در قرآن برای حل بحران اختلافات ناشی از نشوز، راهکارهایی را معرفی کرده است که باید طی مراحل صورت گیرد؛ این مراحل عبارتند از:

۳-۱-۱- مرحله اول: وعظ، هجر و ضرب

خداوند متعال می‌فرماید: "وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا" (نسا/۳۴). اولین قدم برای حل بحران اختلاف خانوادگی ناشی از نشوز، پند و نصیحت است؛ چنانچه این کار مفید فایده نبود، گام بعدی هجر و سپس ضرب است. مذاهب فقهی جز شافعیه در قول اظهر، قائل به آنند که رعایت ترتیب بین این سه راهکار واجب است (کاسانی، ۳۳۴/۲- نووی، ۳۶۹/۷- مرداوی، ۳۷۷/۸- نجفی، ۲۰۲/۳۱).

به نظر می‌رسد در این زمینه، قول به وجوب رعایت ترتیب در بین امور سه گانه

راجح باشد؛ زیرا: اولاً: بکارگیری این راهکارها، برای اصلاح است نه محض تنبیه؛ و در امور اصلاحی و حتی تنبیهی، امر شارع مبنی بر رفتن از اخف به اثقل است؛ کما اینکه در دفع صائل رعایت این امر واجب است. ثانیاً: اصل، عدم هجر و ضرب است، و استفاده از آن خلاف معمول و از باب ضرورت می‌باشد؛ در ضرورات قاعده آن است که "الضرورات تَقْدَرُ بِقَدْرِهَا" (زحیلی، محمد مصطفی، ۲۸۱/۱)؛ بنابراین در موضوع مورد بحث باید گفت، رعایت راهکارهای سه گانه بر حسب نیاز و ترتیب بیان شده است. ثالثاً: نشوز، نوعی منکر است که در نهی از منکر، رعایت مراتب تغییر، امری وجوبی در شرع است (نجفی، ۲۰۲/۳۱). رابعاً: هر چند حرف او در غالب اوقات برای جمع است ولی در این آیه با توجه به فحوای کلام، برای تقسیم انواع زنان ناشزه است که نسبت به هر یک، امور سه گانه بکار گرفته می‌شود. (ابن عاشور، ۴۲/۵). خامساً: مراحل سه گانه برای اصلاح و پیشگیری است که در آن رعایت ترتیب در استفاده از وسایل، امری وجوبی است. (صابونی، محمد علی، ۲۵۱/۱). سادساً: حرف فا در "فَعْظُوهُنَّ" برای تعقیب است؛ بدین معنی که راهکارهای معرفی شده یکی پس از دیگری بکار برده می‌شود و رعایت ترتیب در استفاده از آن واجب است. (طریفی، ۸۳۰/۲).

۳-۱-۲- مرحله دوم: ارسال حَكَمَيْن

در مرحله پیشین، چون اختلاف و نشوز در دایره خانه صورت می‌گیرد و معمولاً تنها زوجین از آن آگاهی دارند، راهکاری درونی از سوی قرآن معرفی می‌شود ولی ادامه این اختلاف و عدم تأثیر سه گام سابق، سبب آشکار شدنش برای برخی از افراد جامعه از جمله اولیای زوجین و خویشاوندان آنان خواهد شد؛ در این حالت خداوند در آیه بعد راهکاری خارج از خانه معرفی کرده و می‌فرماید: "وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا" (نسا/ ۳۵). چنانکه از آیه پیداست، این اقدام پس از مرحله پیشین صورت می‌گیرد؛ چه آنکه خداوند پس از معرفی راهکار اول فرمود: "فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا"؛ بدین معنی که در صورت حل اختلاف با استفاده از این اقدام سه گانه و بازگشت وضعیت به حالت طبیعی، زوج اقدامی که منجر به اختلاف بیشتر و ظلم به زن باشد انجام ندهد. رسالت حَكَمَيْن شنیدن حرف طرفین و کارشناسی سبب اختلاف آنان و اصلاح وضعیت است.

۳-۱-۳- مرحله سوم: مشاوره و کارشناسی تخصصی

گاهی اوقات ارسال حکمین انتخابی از میان بزرگان دو خانواده و وساطت آنان مفید فایده نخواهد بود؛ به طوری که وضعیت موجود برای برخی دیگر از افراد جامعه - به غیر از خویشاوندان طرفین - آشکار خواهد شد؛ بنابراین لازم است این قضیه به متخصصین حوزه خانواده و روانشناسی ارجاع داده شود تا به صورت ویژه به بررسی این بپردازند؛ در این حالت پرونده این اختلاف، به شورای حل اختلاف ارسال می‌شود و زیر نظر کارشناس این دو حوزه، مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از مطالعه و صحبت با زوجین، دیدگاه خود مبنی بر صلح یا عدم سازش اعلام می‌دارد.

قابل توجه آنکه هر چند این مرحله به صراحت در نصوص بدان اشاره نرفته است ولی امری مسلم در واقع جامعه امروز، - عصر تخصصی شدن علوم - است؛ و می‌توان این مرحله را در ذیل نصوص ارسال حکمین وارد کرد. این مرحله در حقوق مدنی از آن به عنوان اعلام کارشناسی مبنی بر عدم سازش زوجین یاد می‌شود با این تفاوت که در حقوق موضوعه این مرحله از سوی دادگاه به زوجین اعلام می‌شود و مقرر می‌گردد پرونده زیر نظر کارشناس و قاضی متخصص به امور خانواده، مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۱-۴- مرحله چهارم: ایقاع یک طلاق با شروط خاص

گاهی اوقات اختلافات بین زوجین به حدی است که مراحل راهکارهای پیشین التیام بخش زندگی نیست و ادامه زندگی زناشویی نه تنها مودت و رحمت مقصود در نکاح در پی نخواهد داشت بلکه موجب تضییع حقوق خدا و همچنین حقوق زوجین و ضررهای جسمی و روحی آنان خواهد شد. در این حالت غالب افراد جامعه از این اختلاف آگاهی پیدا کرده و نظر کارشناسان حوزه خانواده نیز - که در مرحله سابق اعلام شده و در پرونده وجود دارد - مبنی بر عدم سازش و حکم به جدایی است؛ بنابراین راهی جز جدایی و طلاق وجود ندارد و با رعایت شروط و ضوابطی خاص یک طلاق بین آنان واقع خواهد شد. خداوند می‌فرماید "الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" (بقره/۲۲۹). بدین معنی که توصیه قرآن چنین است که ادامه زندگی زناشویی و یا جدایی باید بر اساس "معروف و احسان" باشد؛ چه اگر زوجین نمی‌توانند برای همدیگر همسر خوبی باشند، دو انسان دارای کرامت هستند که از حق و حقوقی بر خوردارند. با توجه به مبحث کراهیت طلاق از منظر قرآن و ترجیح این دیدگاه جمهور فقها که

به تفصیل گذشت؛ باید گفت چنین امر مبغوضی محل تشویق شارع نمی‌باشد و استفاده از آن باید پس از طی مراحل فوق‌الذکر (زحیلی، وهبه، ۸۸۷۶/۹) و با رعایت شروط و ضوابطی که در ادامه خواهد آمد صورت گیرد. رعایت آن مراحل به این دلایل الزامی است: اولاً؛ چنانکه از پیش گذشت طلاق امری مکروه است که از آن به عنوان آخرین راه حل در پایان دادن به زندگی زناشویی استفاده می‌شود؛ بنابراین باید در جای مناسب به کار گرفته شود تا در استفاده از آن، علاوه بر حفظ حقوق زوج، حقوق زن و جامعه نیز حفظ شود و سبب تعسف در استعمال حق نگردد. نظریه عدم تعسف در استعمال حق به عنوان یک اصل کلی در فقه و حقوق، اقتضا می‌کند که تصرفات بندگان اعم از جلب مصالح یا دفع مفساد، چنانچه منتج به اضرار به غیر باشد مأذون فیه نیست؛ خاصه آنکه راهکار دیگری برای تحصیل مقصود وجود داشته باشد (شاطبی، ۵۲/۳- ریسونی، ۳۴۵/۱)؛ بنابراین در عدم رعایت مراحل طلاق و عدم مشاوره و کارشناسی آن، مظنه اضرار به خانواده و پیامدهای سو آن وجود دارد که با رعایت این مراحل به حداقل خواهد رسید. ثانیاً؛ دلالت لفظ "مره" در "الطلاق مرتان" گویای یک عملیات و فرایند و طی مراحل است. ثالثاً؛ رعایت مراحل ذکر شده، از باب مصلحت، ضروری است؛ چه آنکه مصالح جامعه، زوجین و فرزندان ایجاب می‌کند در صورت امکان، کانون خانواده حفظ و از فروپاشی آن جلوگیری شود، مگر اینکه راه چاره‌ای وجود نداشته باشد و این خود با رعایت مراحل طلاق و جدایی محقق خواهد شد. رابعاً؛ مراحل طلاق یاد شده، هر یک در قالب امر وارد شده است، از دیدگاه اصولیون دلالت حقیقی لفظ امر یکی از امور سه گانه وجوب، ندب و اباحه است (غزالی، ۶۶/۲)، با توجه به قرائنی همچون رعایت مصالح خانواده و جامعه، بقا نسل، عدم تعسف در استعمال حق و اضرار به غیر، ذم و رد برخی از طلاق‌های صورت گرفته بدون طی این مراحل در نصوص سنت، به نظر می‌رسد دلالت امر در این قضیه وجوبی باشد. خامساً؛ اصل کلی در امور اصلاحی، رفع مظالم و دفع اضرار، استفاده از اخف راهکار و رفتن به سوی اشد است، در مسأله طلاق نیز قصد و نیت اصلاح است که باید این اصل کلی رعایت شود.

۴- شروط و ضوابط ایقاع طلاق و تطبیق آن با دیدگاه فقها

با توجه به اینکه طلاق از منظر قرآن و برخی از فقها، امری مکروه می‌باشد و آخرین راه حل برای پایان دادن به زندگی زناشویی است؛ این امر باید با رعایت شروطی صورت

گیرد که به شرح ذیل است:

۴-۱- شرط اول: ایقاع یک طلاق

خداوند در آیه ۲۲۹ سوره بقره می‌فرماید: "الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ". در این آیه واژه "مرتان" گویای آن است که:

اولاً: با توجه به دلالت مفهوم و منطوق "الطلاق مرتان"، طلاق یک عملیات و فعل مشتمل بر چند مرحله است که باید مراحل آن طی شود تا تحقق پیدا کند (مراحل چهار گانه پیشین). بسیاری از مفسرین قائل به آن هستند که لفظ "مره" مقتضی تفریق و جدایی طلاق‌ها از همدیگر است (زمخشری، ۲۷۳/۱ - رازی، ۴۴۲/۶)؛ بنابراین طلاق مورد نظر شرع آن است که در هر طلاق مراحل آن رعایت شود؛ نه اینکه سه طلاق با هم صادر شود؛ چه آنکه بنا بر قاعده "الضرورات تَقْدَرُ بِقَدْرِهَا"، طلاق یک ضرورت است که باید در صورت نیاز باندازه ضرورت مورد استفاده قرار گیرد (رشیدرضا، ۳۰۶/۲ - ابن عاشور، ۴۱۲/۲ - شعراوی، ۹۹۰/۲ - ابن عرفه، ۲۷۶/۱)؛ بر همین اساس فقها، طلاق سه گانه با یک لفظ را طلاق بدعی و حرام می‌دانند؛ ولی در مورد وقوع آن با هم اختلاف نظر داشته و دارای سه دیدگاه متفاوتند:

۴-۱-۱- دیدگاه اول: وقوع سه طلاق

مذاهب چهارگانه اهل سنت با وجود قائل به حرام بودن این نوع طلاق، بر این دیدگاه هستند که در صورت اجرای سه طلاق با یک لفظ، هر سه تحقق یافته و اثر آن مترتب خواهد شد (سرخسی، ۵/۶ - شربینی، ۵۰۱/۴ - مرداوی، ۴۵۳/۸). این گروه برای قول خود به برخی از روایات استناد کرده‌اند که مهمترین آن عبارت است از:

- حدیث ابن عمر در طلاق همسرش: ابن عمر همسرش را در زمان عادت ماهیانه طلاق داد، و رسول الله (ص) به او دستور داد که رجوع کرده و همسرش را برگرداند؛ در ادامه این روایت چنین آمده است که: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ طَلَّقْتُهَا ثَلَاثًا أَكَانَ لِي أَنْ أُرَاجِعَهَا؟ قَالَ: لَا، كَأَنْتَ تَبِينُ وَتَكُونُ مَعْصِيَةً (بيهقی، ۱۱۵/۵، شماره ۲۶۶۴)؛ وجه استدلال به این روایت چنین است که، وقتی از مراجعه پس از سه طلاق سوال شد، رسول الله (ص) فرمود: حق مراجعه نیست و جدایی حاصل شده است و این کار معصیت می‌باشد.

- روایت عُوَيْمِرِ عَجَلَانِي است که در داستان لعان همسرش چنین آمده است "فَطَلَّقَهَا

ثَلَاثًا قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -" (بخاری، ۴۲/۷، شماره ۵۲۵۹) وجه استدلال به این روایت آن است که عویمر پس از لعان همسرش، او را سه طلاق داد و پیامبر(ص) آن را انکار نکرد (شوکانی، ۶/ ۲۷۰).

- روایت محمود بن لبید: در این روایت آمده است: "أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثَ تَطْلِيقَاتٍ جَمِيعًا، فَقَامَ غَضْبَانًا، ثُمَّ قَالَ: أُيْلَعِبُ بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ (نسائی، ۲۵۲/۵ شماره ۵۵۶۴-آلبانی، ارواء الغلیل، ۱/۱۶۴)؛ وجه استدلال آن است که، هر چند پیامبر از اجرای سه طلاق با هم خشمگین شد، ولی آن را باطل اعلام نکرد. (زحیلی، وهبه، ۹/۶۹۷۲).

علاوه بر این نصوص، یکی از مهمترین دلیل آنان، اجماع صحابه در زمان خلیفه دوم است که او در حضور صحابه حکم به وقوع طلاق سه گانه با یک لفظ داد و کسی از صحابه بر این فتوا ایرادی نگرفت؛ فقها نیز از این سکوت صحابه به اجماع یاد کرده‌اند. (ابن عابدین، ۳/۲۳۳- زحیلی، وهبه، ۹/۶۹۳۳).

در نقد و بررسی ادله این گروه به اختصار باید گفت: در مورد روایت ابن عمر، علما بر سند و متن آن ایراد وارده کرده و به تفصیل سخن گفته‌اند؛ بنابراین با ایراد وارد شده، آن را حجت نمی‌دانند. در پاسخ به روایت عویمر عجلانی نیز گفته شده است که، موضوع روایت، لعان است و در لعان خواسته یا ناخواسته زوجین از هم جدا و بر هم حرمت ابدی خواهند شد و طلاق عویمر در محل خود نبوده و در حقیقت تصرفی زاید برحق خود انجام داده است (ابن‌قیم، زاد المعاد، ۵/۲۳۹). در مورد روایت ابن لبید نیز علاوه بر اختلاف در برخی از الفاظش که صحت آن محل تردید قرار داده است (ابن‌قیم، اغاثة اللهفان، ۱/۲۹۷)؛ باید گفت چگونه پیامبر(ص) طلاق سه گانه بر بازپچه قرار دادن کتاب خداست را صحیح می‌داند؟ خشم پیامبر خود گواهی بر عدم وقوع این طلاق است. اما در مورد ادعای اجماع در زمان صحابه باید گفت؛ علما در مورد صحت این اجماع اختلاف نظر داشته و برخی از آنان برآنند که چگونه اجماعی است که از همان عصر صحابه تا کنون مخالفت‌هایی برآن وجود داشته است و گروهی قائل به وقوع یک طلاق هستند؟ از سویی دیگر چنانکه فائلین به دیدگاه دوم بر آن رفته‌اند؛ این نوع طلاق از عصر پیامبر تا بخشی از خلافت خلیفه دوم یک طلاق محسوب می‌شد و عبارت "إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرِ كَانَتْ لَهُمْ فِيهِ أَنَاةٌ فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ" (احمد، ۵/۶۱، شماره ۲۸۷۵) از خلیفه و حکم ایشان در محضر صحابه، فتوایی بنا بر مصلحتی خاص بود، نه یک حکم شرعی قطعی. (صابونی، عبدالرحمن، ۱/۲۳۹ و ۲۴۰).

۴-۱-۲- دیدگاه دوم: وقوع یک طلاق

زیدیه و برخی از صحابه و تابعین همچون حضرت علی، ابن عباس، ابن مسعود و حسن بصری و عطا (رضوان الله علیهم) و برخی از فقهای متأخر اهل سنت قائل به آنند که در طلاق سه گانه با یک لفظ، تنها یک طلاق تحقق می‌یابد و دو تای دیگر که در لفظ وارد شده است باطل است و اثری بر آن مترتب نمی‌شود. (عنیسی، ۱۲۷/۲ - ابن تیمیه، ۲۲۶/۳ - ابن قیم، ۲۳۷/۵).

یکی از مهمترین ادله این گروه علاوه بر رد ادله دیدگاه اول، روایت ابن عباس است که می‌فرماید: "كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبَى بَكْرٍ، وَسَنَّتَيْنِ مِنْ خِلاَفَةِ عُمَرَ، طَلَّاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةٌ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرِ قَدْ كَانَتْ لَهُمْ فِيهِ آنَاءٌ، فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ؟" (مسلم، ۱۰۹۹/۲، شماره ۱۴۷۲)؛ وجه استدلال به این روایت آن است که عمل پیامبر (ص) و صحابه تا چندین سال پس از رحلت آن حضرت، بر حکم به وقوع یک طلاق است و در این زمینه حجت و شرع، فعل پیامبر و صحابه بعد از ایشان است و تصمیم برخی از صحابه بر حکم به وقوع سه طلاق فتوایی است که این فتوا در شرایط زمانی و مکانی متفاوت، مختلف خواهد بود؛ چه بسا نقش تنبیه در این قضیه غالب بر حکم باشد (ابن قیم، ۲۳۵/۵).

در نقد و بررسی دیدگاه این گروه، باید گفت آنچه بدان استدلال شده است به راحتی قابل رد نیست، تنها چیزی که می‌توان گفت آن است که وقتی مراحل مد نظر در ایقاع طلاق رعایت نشود و کار کارشناسی صورت نگیرد؛ از این رهگذر کانون خانواده آسیب دیده و فرصت بازنگری از زوجین گرفته می‌شود؛ بنابراین وقتی لفظ طلاق بدون طی مراحلش صادر شده نباید واقع شود.

۴-۱-۳- دیدگاه سوم: عدم وقوع طلاق

فقه‌های امامیه چنین طلاق را صحیح ندانسته و هیچ یک را واقع نمی‌دانند (نجفی، ۷۰/۳۳ - طوسی، المبسوط فی فقه الامایه، ۲۱۷/۴). از مهمترین ادله این گروه آن است که، این نوع طلاق بدعی و حرام است، و بدعی و حرام بودن آن گواهی بر خواسته شرع مبنی بر عدم وقوع آن است؛ بدین معنی که هرگاه فعلی در شرع حرام باشد، مقصود از حکم به حرمت آن، عدم ایقاع و انجام آن از سوی مکلف است؛ از سویی دیگر چنین طلاق مطابقی با قرآن مبنی بر طی مراحل صورت نگرفته است؛ بنابراین نباید واقع شود.

در مورد نقد و بررسی این دیدگاه باید گفت؛ در این دیدگاه آنچه بدان توجه شده است ایقاع طلاق با رعایت شروط و ضوابطش می‌باشد که علاوه بر دلالت سیاق قرآنی، در راستای حفظ خانواده و جلوگیری از تصرفات بی‌قصد و بند در امر طلاق است. بنا بر آنچه گذشت و با توجه به نقد و بررسی ادله دیدگاه‌های سه‌گانه، به نظر می‌رسد ادله دیدگاه دوم قوی است چه آنکه علاوه بر دلالت لفظ "مره" که دال بر جدایی و تفریق بین طلاق‌هاست، عصبانیت پیامبر(ص) در ایقاع سه طلاق توسط یکی از صحابه و همچنین دستور آن حضرت به رجوع رکنه، زمانی که همسرش را سه طلاق داده بود (احمد، ۹۱/۱)، دلایلی بر این مدعاست، و فتوای عمر مبنی بر وقوع سه طلاق، در شرایط خاصی بوده است؛ چنانکه علاوه بر زمان حیات پیامبر و ابوبکر، بخشی از زمان خلافت خود ایشان نیز، حکم بر وقوع تنها یک طلاق بود؛ به طوری که برخی از فقها از آن به اجماع قدیم یاد کرده‌اند؛ بنابراین در این زمینه معمول به و حجت، عمل پیامبر و آن اجماع قدیم است؛ ولی با توجه به مطالب پیشین از آنجا که مراحل ایقاع طلاق رعایت نشده است، بنا بر رعایت مصالح خانواده و جامعه، بیاد گفت دیدگاه سوم به صواب نزدیکتر است و عمل بدان مانع بسیاری از طلاق‌های غیر کارشناسی خواهد شد.

۲-۴- شرط دوم: ایقاع طلاق در طهر

اصل در کانون خانواده و عقد ازدواج، بقا و دوام است، و جدایی و طلاق وسیله‌ای برای پایان دادن به این عقد در صورت اختلاف و نشوز می‌باشد؛ ولی این اختلاف باید بگونه‌ای باشد که با وجود نیاز زوجین به یکدیگر و امکان پاسخگویی به نیاز جنسی طرفین، ادامه زندگی با سختی همراه سازد. عادت ماهیانه یکی از عوامل تأثیرگذار در فاصله بین زوجین از یکدیگر است به طوری که حالت روحی زن و عدم امکان آمیزش جنسی در طول این مدت، خود به خود بر رفتار آنان اثرگذار خواهد بود. نصوص قرآن و روایات، گویای آن است که طلاق در چنین حالتی حرام است؛ چه آنکه وضعیت موجود در رفتار و تصمیمات زوجین بی‌تأثیر نیست؛ در حالی که خواسته شرع آن است که طلاق در حالت طبیعی مورد استفاده قرار گیرد؛ به طوری که ناشی از ناراحتی و نفرت طبیعی بین آنان باشد. فقها اتفاق نظر دارند که طلاق در حالت حیض، بدعی و حرام است (عینی، ۲۹۲/۵- غرناطی، ۵۴۹/۱- نووی، ۵/۸- مرداوی، ۴۴۹/۸- طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۲۳۵/۵)؛ دلیل آنان در حرمت این نوع طلاق قول خداوند است که

می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ" (طلاق/۱)؛ وجه استدلال به آیه چنین است که، طلاق باید در زمان طهری صورت گیرد که برای زن عده محسوب شود؛ ولی طلاق در چنین حالتی از جمله ایام عده به حساب نمی‌آید. از جمله نصوص روایی که مؤید این معنای آیه است، روایت وارده در منابع روایی مذاهب فقهی با الفاظ مختلف در مورد طلاق ابن عمر است که او همسرش را در زمان حیض طلاق داد؛ ولی رسول الله (ص) به او امر کرد که: "لِيُرْاجِعَهَا، فَرَدَّهَا، وَقَالَ: «إِذَا طَهَّرْتَ فَلْيُطَلِّقْ، أَوْ لِيُمْسِكْ»" (مسلم، ۱۰۹۸/۲ شماره ۱۴۷۱- کلینی، ۵۹/۶). (باید همسرش بر به خانه برگرداند و هرگاه عادتش تمام شد او را طلاق دهد یا نگه دارد). در ادامه این روایت آمده است که "طلاق بدین روش، همان طلاقی است که خداوند بدان دستور داده است".

با وجود اتفاق فقها بر حرمت طلاق در حالت حیض، آنان در مورد وقوع چنین طلاقی اختلاف نظر داشته و دارای دو دیدگاه مختلف هستند:

۴-۲-۱- دیدگاه اول: صحت طلاق

مذاهب چهارگانه اهل سنت با وجود حکم به حرمت، آن را واقع می‌دانند. از مهمترین ادله آنان در این زمینه آن است که خداوند در ادامه آیه اول سوره طلاق فرمود: "تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ" بدین معنی که طلاق در غیر عده، هر چند تجاوز از حدود است ولی نوعی ظلم و ستم بر خود است، لازمه تحقق این ظلم، حکم به وقوع آن است در غیر این صورت ستمی تحقق نمی‌یابد. علاوه براین، به برخی از طرق روایت طلاق ابن عمر استناد کرده که امر به رجوع در این روایت گویای آن است که طلاقش واقع شده چه آنکه مراجعه اثر طلاق است. از سویی دیگر در برخی از طرق این روایت آمده است که ابن عمر می‌گوید: "حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيْقَةٍ" (بخاری، ۴۱/۷ شماره ۵۲۵۳) یا "وَحَسِبْتُهَا التَّطْلِيْقَةَ" (مسلم، ۱۰۹۵/۲ شماره) یعنی اینکه یک طلاق برای او محسوب شد.

۴-۲-۲- دیدگاه دوم: بطلان طلاق

ظاهریه، امامیه و برخی از فقهای متأخر اهل سنت و برخی از معاصرین مانند صنعانی و شوکانی قائل به آنند که چنین طلاقی علاوه بر حرمت، واقع نمی‌شود و اثری بر آن مترتب نخواهد شد. (ابن حزم، ۳۷۴/۹- نجفی، ۲۹/۳۲- ابن تیمیه، ۷۲/۳۳- ابن قیم، ۲۰۲/۵- شوکانی، ۲۶۶/۶- صنعانی، ۲۵۱/۲). از مهمترین ادله این گروه، علاوه بر

استدلال به آیه اول سوره طلاق و روایت طلاق ابن عمر و دستور پیامبر مبنی بر مراجعه و طلاق در طهر لم یجامع فیه، آن است که وقتی شارع چیزی را حرام قرار داده باشد به دلیل مفسده‌ای است که در پی دارد و بنای تحریم، عدم وقوع آن است، در غیر این صورت، مفسده‌ای که شرع بدنبال دوری از آن است تحقق می‌یابد؛ علاوه بر این، طلاق در این حالت، موجب طولانی شدن زمان عده (عده سه قرء به معنای طهر) و اضرار به زن خواهد شد و این خواسته شرع نیست. این گروه استدلال به روایات ابن عمر مبنی بر محسوب شدن یک طلاق را پاسخ داده‌اند و می‌گویند تعبیر وارده از ابن عمر در این زمینه واضح نیست، و این الفاظ وارد شده محل شک است که آیا قول ابن عمر است یا قول فرد دیگری؛ بنابراین نمی‌توان حکم شرعی مبتنی بر چیزی باشد که محل شبهه است؛ بلکه واضح ترین دلیل بر عدم وقوع طلاق، مخالفت آن با طلاق مورد نظر شرع و روایت صحیح "لِیُرَاجِعَهَا، فَرَدَّهَا، وَقَالَ: «إِذَا طَهَّرْتُ فَلْيُطَلِّقْ، أَوْ لِيُمْسِكْ» فوق الذکر است. (ابن قیم، ۱۸۳/۵ - شاکر، ص ۲۹ - ذوالفقار طلب، ص ۵۰۵).

به نظر می‌رسد در این زمینه دیدگاه دوم صحیح‌تر و به مقصود شارع نزدیکتر است و ادله گروه اول قابل نقد و بررسی است؛ چنانکه به تفصیل به آن پاسخ داده شده است (صابونی، عبدالرحمن، ۴۱۱/۱ - شاکر، ص ۲۹). علاوه بر این چه بسا در این حالت، وضعیت موجود و عدم تعادل روحی و جسمی و همچنین فاصله ایجاد شده حاصل از آن، به گونه‌ای بر تصمیم زوجین در تصمیم به طلاق و جدایی اثر گذاشته باشد؛ حال آنکه شرع خواهان آن است که طلاق در حالتی واقع شود که زوجین با وجود نیاز به همدیگر و عدم وجود هیچ مانعی در روابط آنان، حاضر به ادامه زندگی نباشند. نتیجه آنکه، بدعی و حرام بودن این نوع طلاق، دلیلی بر عدم رضایت شرع به چنین تصرفی است، و دستور به ابن عمر در مراجعه، گواهی بر عدم وقوع آن است.

۴-۳- شرط سوم: اشتراط اشهاد برای ایقاع طلاق

یکی دیگر از شروط صحت طلاق، ایقاع آن در حضور حد اقل دو شاهد است. دلیل این امر آیه "فَإِذَا بَلَغَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ" (طلاق / ۲). بسیاری از مفسرین محل ارجاع اشهاد در این آیه را طلاق و رجعت هر دو می‌دانند و قائل به آن هستند که اشهاد در هر دو مورد واجب است (زمخشری، ۵۵/۴ - بیضاوی، ۲۲۰/۵ - طباطبائی، فضل‌الله، ۴۵۵/۱۰ - طباطبائی، محمدحسین، ۳۱۳/۱۹ - رازی، ۵۶۲/۳۰ - طوسی، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، ۵۱/۴). فقها نیز

در زمینه اشهاد بر طلاق دارای دو دیدگاه متفاوت هستند:

۴-۳-۱- دیدگاه اول: عدم وجوب اشهاد

مذاهب چهارگانه اهل سنت، اشهاد در طلاق را واجب و شرط صحت طلاق نمی‌دانند و امر به اشهاد وارده در آیه را بر رجعت حمل کرده‌اند و در مورد حکم آن اختلاف نظر دارند (کاسانی، ۱۸۱/۳ - خرسی، ۸۵/۴ - شربینی، ۵/۵ - ابن قدامه، ۳۷۳/۸). از مهمترین ادله این گروه علاوه بر رد استدلال به آیه فوق و حمل آن به زمان رجعت، اجماع امت و عدم روایت مبنی بر وجوب آن از طرف صحابه است. (صابونی، عبدالرحمن، ۴۷۹/۱).

۴-۳-۲- دیدگاه دوم: وجوب اشهاد

ظاهریه، امامیه و برخی از فقهای معاصر از جمله صابونی و احمد شاکر، قائل به وجوب اشهاد در طلاق هستند (ابن حزم، ۱۷/۱۰ - نجفی، ۱۰۲/۳۲ - صابونی، عبدالرحمن، ۴۷۹/۱ - شاکر، ص ۱۱۸). از مهمترین ادله این گروه علاوه بر استدلال به آیه فوق، آن است که اشهاد در زمان طلاق مصالحی در پی دارد؛ چه بسا حضور شاهدین مانع از ایقاع طلاق و سبب برگشت به کانون خانواده شود؛ و چنانکه در آغاز تشکیل خانواده حضور شاهد شرط بود در زمان انحلال آن نیز، حضور آنان شرط است. به نظر می‌رسد دیدگاه ظاهریه و امامیه مبنی بر شرط اشهاد در طلاق به صواب نزدیکتر باشد؛ چه آنکه علاوه بر مصالحی که بدنبال دارد، بحث اشهاد در سوره طلاق وارد شده است و اختصاص آن تنها به رجعت، نیازمند به دلیلی خاص و قوی است که وجود ندارد.

۴-۴- شرط چهارم: اشتراط قصد ایقاع در طلاق

یکی دیگر از شروط صحت طلاق آن است که باید با قصد و اراده صادر شود؛ بنابراین طلاق انسان مست و همچنین طلاق که جنبه هزل و شوخی داشته باشد واقع نمی‌شود. دلیل این حکم آن است که، طلاق پایان دادن به زندگی زناشویی و باز کردن علقه زوجیتی است که خداوند از آن به میثاق غلیظ یاد می‌کند؛ این تصرفات نیازمند آن است که با قصد و اراده صورت گیرد. فقها در مورد اینکه نیت و قصد در ایقاع طلاق، یکی از شروط صحت آن است اختلاف نظر دارند؛ همین امر، سبب شده است که آنان در مورد طلاق هازل و مست دارای دو دیدگاه متفاوت باشند که به شرح ذیل است:

۴-۴-۱- دیدگاه اول: وقوع طلاق در حالت مستی و شوخی

مذاهب چهارگانه اهل سنت قایل به وقوع طلاق در حالت مستی و شوخی هستند. (بابرتی، ۴۸۹/۳- سرخسی، ۵۸/۲۴- صاوی، ۵۴۲/۲- خرسی، ۳۲/۴- ماوردی، ۱۰/۱۴۵- انصاری، ۲۸۱/۱- نسائی، ۴۳۵/۸- بهوتی، ۲۴۶/۵). برخی از مهمترین ادله این گروه عبارت است از:

- خداوند می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ" (نساء/۴۳) وجه استدلال به آیه چنین است که این خطاب، شامل حال انسان مست و غیر مست می‌شود؛ بنابراین انسان مست مکلف است. در مورد شوخی در طلاق نیز به این آیه استدلال کرده‌اند که خداوند می‌فرماید: "وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا" (بقره/۲۳۱) وجه استدلال به آیه آن است که طلاق از امور شرعی است و بازیچه قرار دادن آن جایز نیست. در شأن نزول این آیه آمده است که در زمان جاهلیت مردم زنان خود را طلاق و بردگان خویش را آزاد می‌کردند و پس از اجرای صیغه، از تصرف برگشته و آن را بر شوخی و هزل حمل می‌کردند، با نزول این آیه، پیامبر(ص) فرمود: "مَنْ طَلَّقَ، أَوْ حَرَّرَ، أَوْ أَنْكَحَ، أَوْ نَكَحَ فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ لَاعِبًا فَهُوَ جَائِزٌ" (ابن ابی شیبیه، ۴/۱۱۵).

- از مهمترین ادله روایی این گروه، حدیث "ثَلَاثُ جَدُّهُنَّ جَدٌّ، وَهَزَلُهُنَّ جَدُّ: النَّكَاحُ، وَالطَّلَاقُ، وَالرَّجْعَةُ" (ابوداود، ۲۵۹/۲- شماره ۲۱۹۴- ابن ماجه، ۱/۶۵۸- شماره ۲۰۳۹) می‌باشد و مفهوم آن چنین است که در طلاق، نیت شرط نیست و این کار، شوخی بردار نیست و اجرای آن در هر حالتی از جمله در حین مستی یا شوخی، واقع شده و جدی تلقی می‌شود. علاوه بر این حدیث، بنابر روایت "كُلُّ طَلَّاقٍ جَائِزٌ إِلَّا طَلَّاقَ الْمَعْتُوهِ" باید گفت هرگونه طلاقی واقع می‌شود و در این روایت طلاق مست یا هازل استثنای نشده است.

- یکی دیگر از ادله این گروه آن است که مترتب شدن آثار بر اسباب، یک اصل اتفاقی در شرع است، انسان مست و هازل از اسباب جدایی که صیغه باشد استفاده کرده‌اند؛ بنابراین همانگونه که آنان در مقابل عملکرد خود ضامن هستند و باید پاسخگو باشند، طلاقشان نیز واقع می‌شود.

۴-۴-۲- دیدگاه دوم: عدم وقوع طلاق در حالت مستی و شوخی

ظاهریه، امامیه، شافعیه در قول قدیم، برخی از فقهای حنفیه و روایتی از احمد بن حنبل و برخی از متأخرین و معاصرین از جمله صابونی و عبدالکریم زیدان برآنند که

طلاق در حالت مستی و به تبع آن طلاق به شوخی واقع نمی‌شود. (ابن حزم، ۴۷۱/۹ - نجفی، ۳۲/۱۹ - مرداوی، ۴۳۵/۸ - ابن تیمیه، ۱۰۲/۳۳ - ابن قیم، ۱۹۰/۵ - صابونی، عبدالرحمن، ۳۳۰/۱ - زیدان، ۳۷۳/۷). از مهمترین ادله این گروه علاوه بر پاسخ به نصوص قرآنی و روائی قائلین به وقوع طلاق، عبارت است از:

- قول خداوند که می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ" (النساء/۴۳). خداوند کلام و تصرف شخص مست را معتبر ندانسته و نمازش را صحیح نمی‌داند؛ زیرا که نمی‌داند چه می‌گوید، با این وصف چگونه طلاق که تصرفی شرعی و موجب فروپاشی کانون خانواده است باید نافذ بدانیم؟ اگر سکران مستی‌ش عاقدانه باشد، عقوبت آن مشخص است و نمی‌توان وقوع طلاق همسرش را به عنوان تنبیهی دیگر بر او قرار داد.

- حدیث " إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ " (بخاری، ۶/۱ شماره ۱ - طوسی، محمد، تهذیب الاحکام، ۸۳/۱) که به عنوان یک قاعده فقهی نزد فقها محسوب می‌شود یکی دیگر از ادله این گروه است، و به این روایت چنین استدلال کرده‌اند که صحت امور، به نیت بستگی دارد و یکی از شروط صحت تصرفات، اهلیت است؛ حال چگونه در طلاق نیت شرط نیست و طلاق مست و هازلی که در آن قصد و نیتی ندارند و اهلیت مخدوش است باید نافذ باشد.

- در داستان معاز بن مالک زمانی که به زنايش اعتراف کرد پیامبر خدا(ص) به صحابه دستور داد تا دهانش را بو کنند، مبدا اعترافش در حالت مستی باشد (مسلم، ۱۳۲۱/۱۳ شماره ۱۶۹۵). اگر تصرفات مست نافذ بود، پیامبر برای اطمینان از اعترافش چنین دستوری نمی‌داد؛ این خود دالّ بر آن است که تصرفات او نافذ نیست.

- دلیل دیگر روایتی است که در آن چنین آمده است که شخص مستی در حضور پیامبر(ص) کلمات کفر و ارتدادی را بر زبان آورد ولی رسول الله(ص) عقوبت و حکمی در مورد او صادر نکرد (بخاری، ۱۱۴/۳ شماره ۲۳۷۵ - مسلم، ۱۵۶۸/۳ شماره ۱۹۷۹) اگر بر سخن مست آثاری مترتب می‌شد او با سخنان کفرانگیزش مرتد بود و حکم کفر او صادر می‌شد.

- از ابو عبدالله(ع) روایت است که: "لَيْسَ طَلَّاقُ السَّكَرَانِ بِشَيْءٍ" (کلینی، ۱۲۶/۶). و از ابو جعفر(ع) روایت است که "لَا طَلَّاقَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ الطَّلَاقَ" (کلینی، ۴۸۳/۱۱) این روایات و روایات مشابه گویای عدم وقوع طلاق مست و هازل است.

با توجه به ادله دو گروه، به نظر می‌رسد دیدگاه قائلین به عدم وقوع طلاق سکران و هازل وجیه‌تر باشد زیرا علاوه بر اختلاف در مورد صحت روایات گروه اول و قوت نصوص گروه دوم، باید گفت یکی از مناط تکلیف و صحت تصرفات، عقل و اهلیت است حال آنکه شخص مست اهلیتش کامل نیست و شخص هازل نیز قصد و رضایتی ندارد که آثاری بر کلامش مترتب بدانیم؛ از طرف دیگر با توجه به آنچه گذشت طلاق که مورد نظر شارع است دارای مراحل است که لازمه صحت هر طلاقی پشت سر گذاشتن آن مراحل است؛ حال آنکه طلاق مست و هازل هیچ یک مبتنی بر رعایت آن مراحل و شروط نیست.

با توجه به آنچه گذشت باید گفت طلاق از منظر قرآن مبتنی بر شروط و ضوابطی است که رعایت آن به این دلایل الزامی است: اولاً: دلالت لفظ "مره" که بنا بر دیدگاه بسیاری از مفسرین - که از پیش گذشت - دال بر یک فرایند است و لازمه این امر، تفریق و جدایی بین طلاق‌هاست. ثانیاً: بنا بر آنچه از نصوص قرآن و برخی روایات از پیش گذشته برداشت می‌شود برخی از طلاق‌هایی که بدون رعایت این ضوابط و شروط صادر شده است بدعی بوده و امر به رجوع شده است، که از جمله آن، طلاق در حالت عادت ماهیانه و جاری کردن لفظ سه طلاق با هم است - که به تفصیل گذشت - ثالثاً: رعایت این شروط و ضوابط، در راستای استفاده صحیح از حق طلاق و جلوگیری از تضییع حقوق دیگران است که از باب رعایت مصالح ضرورت دارد. رابعاً: بدعی و حرام بودن برخی از طلاق‌های وارده در نصوص سنت که بدون رعایت این شروط صورت گرفته است گویای آن است که مفسده‌ای بدنبال دارد، رعایت این شروط در راستای دفع مفسد و اضرار موجود است. خامساً: بنا بر قاعده اصولی "امر به شی‌نهی از ضد آن است" (غزالی، ۱/۱۴۵)، اصولیون اتفاق نظر دارند که هرگاه نهی به ذات شی برگردد دال بر فساد منهی عنه می‌باشد؛ ولی چنانچه به ذات آن برنگردد اختلاف نظر داشته و دیدگاه راجح آن است که مانند سابق فساد آن را می‌رساند، نتیجه آنکه طلاق‌هایی که بدون رعایت این شروط و ضوابط صورت گیرد در شرع نهی شده است و این نهی مقتضی فساد و بطلان آن است، در این زمینه دستور به مراجعه ابن عمر در طلاق همسرش، قرینه‌ای بر این مدعاست.

نتیجه‌گیری

برخی از مهمترین نتایج پژوهش حاضر عبارت است از:

۱. با توجه به متون روائی و مقاصد شریعت در بقا نسل و حفظ کانون خانواده، اصل در طلاق کراهت است و اباحه آن منوط به استفاده از آن در صورت عدم امکان سازش بین زوجین است.
۲. همانگونه که شروع زندگی زناشویی و عقد نکاح دارای شروط و تشریفات است، پایان آن نیز دارای شروط و تشریفات است که انحلال خانواده منوط به رعایت آن تشریفات و شروط است.
۳. با توجه به نصوص قرآن و متون روائی، طلاق دارای مراحل است که حکم به وقوع آن مبتنی بر طی آن مراحل است این مراحل عبارتند از: الف) وعظ، هجر و ضرب ب) ارسال حکمین ج) مشاوره و کارشناسی تخصصی د) ایقاع یک طلاق با رعایت شروط خاص.
۴. برخی از مهمترین شروط صحت طلاق از دیدگاه نصوص، عدم جمع بین سه طلاق، ایقاع آن در طهر و قصد و نیت در اجرای آن است. با بررسی انواع طلاق‌ها در فقه، هر چند برخی از آن بنا بر دیدگاه برخی از فقها صحیح و نافذ است؛ ولی به نظر می‌رسد با توجه به اینکه این شروط در ایقاع آن رعایت نشده است، باید حکم به بطلان آن داد.
۵. فقها در مورد وقوع یا عدم وقوع طلاق ثلاث با یک لفظ، طلاق در حالت حیض، طلاق بدون حضور شاهد، طلاق در حالت مستی و به شوخی دارای دو دیدگاه کلی وقوع و عدم وقوع آن هستند، با توجه به ادله هر گروه، دیدگاه قائلین به عدم وقوع این نوع طلاقها به صواب نزدیکتر است.

فهرست منابع

١. ابن ابى شيبه، ابوبكر، الكتاب المصنف فى الأحاديث و الآثار، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٠٩هـ.
٢. ابن تيميه، احمد، الفتاوى الكبرى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٨هـ.
٣. ابن حزم، على، المحلى بالآثار، بيروت، دار الفكر، بى تا.
٤. ابن عابدين، محمد امين، رد المحتار على الدر المختار، بيروت، دار الفكر، ١٤١٢هـ.
٥. ابن عاشور، محمد طاهر، التحرير و التنوير، تونس، دار التونسيه للنشر، ١٩٨٤م.
٦. ابن عرفه، محمد، تفسير الإمام ابن عرفه، تونس، مركز البحوث بالكلية الزيتونية، ١٩٨٦م.
٧. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، بيروت، دار الفكر، ١٣٩٩هـ.
٨. ابن قدامه، عبدالرحمن، الشرح الكبير، قاهره، دار الكتاب العربى للنشر و التوزيع، بى تا.
٩. ابن قيم، محمد، إغاثة اللهفان فى حكم طلاق الغضبان، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٤٠٨هـ.
١٠. -----، زاد المعاد، بيروت، مكتبة الرساله، ١٤١٥هـ.
١١. ابن ماجه، محمد، سنن ابن ماجه، بيروت، دارالكتب العلمية، بى تا.
١٢. ابن نجيم، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، قاهره، دارالكتاب الاسلامى، بى تا.
١٣. ابوحيان، محمد، البحر المحيط ابو حيان، بيروت، دار الفكر، ١٤٢٠هـ.
١٤. ابوداود، سليمان، سنن ابى داود، بيروت، المكتبة العصرية، بى تا.
١٥. احسابى، محمد، عوالى اللغالى العزيزية، قم، دار السيد الشهداء للنشر، ١٤٠٥هـ.
١٦. آلبنابى، محمد، اروا الغليل فى تخريج احاديث منار السبيل، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٤١٥هـ.
١٧. -----، غاية المرام فى تخريج أحاديث الحلال و الحرام، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٤٠٥هـ.
١٨. آلوسى، محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥هـ.
١٩. انصارى، زكريا، اسنى المطالب، بيروت، دارالكتاب الاسلامى، بى تا.
٢٠. بابرتى، محمد، العناية شرح الهداية، بيروت، دارالفكر، بى تا.
٢١. بخارى، محمد، صحيح البخارى، بيروت، دار طوق النجاة، ١٤٢٢هـ.
٢٢. بهوتى، منصور، كشاف القناع، بيروت، دار الكتب العلمية، بى تا.
٢٣. بياضوى، محمد، انوار التنزيل و اسرار التأويل، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤١٨هـ.
٢٤. بيهقى، احمد، السنن الكبرى، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٢٤هـ.
٢٥. جزيرى، عبدالرحمن، الفقه على المذاهب الاربعه و مذهب الاماميه، بيروت، دار الثقليين، ١٤٢٤هـ.
٢٦. جعيم، نعمان، طرق الكشف عن مقاصد الشارع، اردن، دار النفائس للنشر و التوزيع، ١٤٣٥هـ.
٢٧. جلالى، مهدى و آجيليان ما فوق، محمدمهدى، برسى سندی و متنى حديث "ابغض الحلال الى الله الطلاق"، نشره آموزه هاى حديشى، ١٣٩٦ش، شماره ١، سال اول، تابستان ١٣٩٦ش.
٢٨. جوينى، عبدالملك، نهاية المطلب فى دراية المذهب، رياض، دار المنهاج، ١٤٢٨هـ.
٢٩. خطاب، محمد، مواهب الجليل شرح مختصر خليل، بيروت، دارالفكر، ١٤١٣هـ.
٣٠. حفاوى، محمد ابراهيم، دراسات أصولية فى القرآن الكريم، قاهره، مكتبة و مطبعة الإشعاع الفنية، ١٤٢٢هـ.

۳۱. حلی (علامه)، حسن، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲هـ.
۳۲. خرشی، محمد، شرح مختصر خلیل للخرشی، بیروت، دارالفکر للطباعة، بی تا.
۳۳. دمیاطی، عثمان، اعانة الطالبین، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوریع، ۱۴۱۸هـ.
۳۴. ذوالفقارطلب، مصطفی و جمالی، محمد، الاحوال لاشخصیه بین الفقه الاسلامی و القانون المدني الایرانی، قم، المجلس التخطيطی للنعاهد الدینیة، ۱۴۳۸هـ.
۳۵. رازی، محمد، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰هـ.
۳۶. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۲هـ.
۳۷. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، قاهره، هیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۹۰م.
۳۸. ریسونی، احمد، نظریة المقاصد عند الإمام الشاطبی، ریاض، الدار العالمیة للکتاب الإسلامی، ۱۴۱۲هـ.
۳۹. زحیلی، محمد مصطفی، القواعد الفقهیة وتطبیقاتها فی المذاهب الأربعة، دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۷هـ.
۴۰. زحیلی، وهبه، الفقه الإسلامی وأدلته، دمشق، دار الفکر، بی تا.
۴۱. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۶هـ.
۴۲. زیدان، عبدالکریم، المفصل فی احکام المرأه، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۵هـ.
۴۳. سباعی، مصطفی، شرح قانون الاحوال الشخصیة، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۲۱هـ.
۴۴. سرخسی، محمد، المبسوط، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۴هـ.
۴۵. سهارنفوری، احمد، بذل المجهود فی حل سنن أبی داود، هند، مرکز الشیخ أبی الحسن الندوی للبحوث والدراسات الإسلامیة، الهند، ۱۴۲۷هـ.
۴۶. شاطبی، ابراهیم، الموافقات، قاهره، دارابن عفان، ۱۴۱۷هـ.
۴۷. شاکر، احمد، نظام الطلاق فی الاسلام، قاهره، مکتبة السنة، بی تا.
۴۸. شربینی، محمد، مغنی المحتاج الی معرفة الفاظ المنهاج، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵هـ.
۴۹. شعراوی، محمد متولی، تفسیر شعراوی، قاهره، مطابع اخبار الیوم، ۱۹۹۷هـ.
۵۰. شوکانی، محمد علی، نیل الاوطار، مصر، دار الحدیث، ۱۴۱۳هـ.
۵۱. شیبانی، احمد، مسند احمد بن حنبل، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۲۱هـ.
۵۲. صابونی، عبدالرحمن، مدى حرية الزوجین فی الطلاق فی الشریعة الاسلامیة، دمشق، دارالفکر، ۱۹۶۸هـ.
۵۳. صابونی، محمد علی، صفوة التفاسیر، قاهره، للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۷هـ.
۵۴. صاوی، احمد، حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷هـ.
۵۵. صنعانی، محمد، (بی تا)، سبل السلام، صنعاء، دارالحدیث، بی تا.
۵۶. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰هـ.
۵۷. طباطبائی، فضل الله، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۵۸. طریفی، عبدالعزیز، التفسیر و البیان لاحکام القرآن، ریاض، دار المنهاج، ۱۴۳۸هـ.
۵۹. طوسی، محمد، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۷هـ.
۶۰. طوسی، محمد، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، المکتبة المرتضویة لاحیاء التراث الجعفریة، ۱۳۸هـ.
۶۱. -----، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیا التراث العربی، ۱۳۸۹ش.

٦٢. عاملي (حر)، محمد، تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، ١٤٠٩هـ.
٦٣. عاملي، زين الدين، الروضة البهية في شرح اللمعظ الدمشقية، قم، كتاب فروشي داوودي، ١٤١٠هـ.
٦٤. عظيم آبادي، محمد، عون المعبود شرح سنن أبي داود، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥هـ.
٦٥. عنيسي، احمد، تاج المذهب لأحكام المذهب، صنعاء، دارالحكمة اليمانية، ١٤١٤هـ.
٦٦. عيني، محمود، البناية شرح الهداية، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٠هـ.
٦٧. غرناطي، محمد، التاج والإكليل لمختصر خليل، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٦هـ.
٦٨. غزالي، محمد، المستصفى في علم الأصول، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٣هـ.
٦٩. قرطبي، محمد، البيان و التحصيل، بيروت، دارالغرب الاسلامي، ١٤٠٨هـ.
٧٠. كاساني، ابوبكر، بدائع الصنائع، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٦هـ.
٧١. كشناوي، ابوبكر، اسهل المسالك، دارالفكر، بيروت، بي.تا.
٧٢. كليني، محمد، الكافي، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٤٠٧هـ.
٧٣. ماوردي، علي، الحاوي الكبير، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٠هـ.
٧٤. مراغي، احمد، تفسير المراغي، مصر، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، ١٣٦٥هـ.
٧٥. مرداوي، علي، الانصاف في معرفة الراجح من الخلاف، بيروت، دار احياء التراث العربي بي.تا.
٧٦. نجفي، محمدحسن، جواهر الكلام، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت (ع)، ١٤٢١هـ.
٧٧. نسائي، احمد، السنن الكبرى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢١هـ.
٧٨. نمل، عبدالكريم، المهذب في اصول الفقه المقارن، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٢٠هـ.
٧٩. نووي، محي الدين، روضه الطالبين و عمدة المفتين، بيروت، المكتبة الاسلامي، ١٤١٢هـ.
٨٠. نيشابوري، حاكم، المستدرک على الصحيحين، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١١هـ.
٨١. نيشابوري، مسلم، المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم، بيروت، دار إحياء التراث العربي، بي.تا.